

پژوهشنامه ثقلین، دوره ۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۴  
صفحات ۳۴۹-۳۷۰

## ترابط کمال جویی عقل و اخلاق با محوریت روایات کتاب غررالحکم

مسلم محمدی\*<sup>۱</sup>، عباس فریدافشار<sup>۲</sup>

۱. استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۱۱)

### چکیده

این مقاله با تبیین هویت مفهومی عقل و تمایز آن از معنای علم، به مسئله کمال اخلاقی به عنوان هدف اصلی در سیر تکاملی انسان می‌پردازد. هدف آن، تبیین ارتباط تکاملی عقل و اخلاق نسبت به یکدیگر و برآیند تأثیرات این دو بر تکامل انسان از منظر دین، با تأکید بر روایات کتاب غررالحکم است. در این پژوهش بنا بر گفته‌های امام علی علیه السلام به این رهیافت مهم خواهیم رسید که بین عقل و اخلاق تلازم وجود دارد و اخلاق منهای عقل، ناقص است و عقل بدون اخلاق نیز نقش خود را به درستی ایفا نخواهد کرد. در این پژوهش ابتدا تفاوت ماهوی و مفهومی عقل و علم طرح می‌شود، سپس تأثیرات متقابل تکاملی عقل و اخلاق بر همدیگر و سهم این دو در راستای حرکت تکاملی انسان بحث و بررسی خواهد شد.

### واژگان کلیدی

اخلاق، عقل، علم، قرب الهی، کمال.

## مقدمه

اخلاق به عنوان یکی از بنیادهای اساسی دین برای سالم‌سازی فضای روحی و معنوی جامعه جایگاه مهمی دارد و از سوی دیگر درباره عقل به عنوان مهم‌ترین شاخصه و وجه‌میزه انسان از دیگر موجودات، همواره بحث و کاوش در جریان است. اما آنچه کمتر به آن توجه شده و این تحقیق در صدد بررسی آن بوده، ترابط و تأثیرات متقابل این دو بر همدیگر با هدف ارائه راه کمال‌جویانه انسان است.

در حقیقت جواب دادن به سؤالات زیر هدف نهایی این پژوهش محسوب می‌شود: جایگاه عقل و اخلاق در صورت هماهنگی و همراهی در نیل به مدارج کمال انسانی چیست؟ و اینکه هرکدام چگونه و به چه اندازه نقش‌آفرینند؟ محور دستیابی به پاسخ بر اساس روایات کتاب شریف غررالحکم و مبانی علمی خواهد بود.

## هویت مفهومی واژه علم

کلمه «علم» در معانی مختلفی به کار می‌رود: ۱. به معنای قطع و یقین مانند: «ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» یعنی به آن یقین ندارند، تنها گمان می‌کنند؛ ۲. به معنای مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی، مانند «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» مگر دانندگان با نادانان برابرنند؟ ۳. به معنای دانستن قواعد و کلیاتی که بر مصادیق و جزئیاتش تطبیق کند، چنانکه گویند: علم منطق، فلسفه، فقه، اصول. پیداست که کلمه «علم» در این حدیث شریف با معنای دوم و سوم مناسبت دارد.

علم از نظرهای گوناگون تقسیمات مختلف و گوناگونی دارد، مانند العلم علمان: مطبوع و مسموع؛ العلم علمان: علم الابدان و علم الادیان.  
- علم بر دو قسم است: علم غیب و شهود  
گاهی علم را از نظر سود و زیان تقسیم می‌کنند، علم سودمند در نظر شرع خود به سه قسم است:

۱. آیه محکمه که به اصول عقاید اشاره دارد، زیرا براهین آن آیات محکمت جهان و قرآن کریم است و در قرآن دلایل مبدأ و معاد به لفظ «آیه و آیات» بسیار ذکر شده‌اند.

۲. فریضه عادل که به علم اخلاق اشاره دارد که خویش از لشکر عقل و بدش از لشکر جهل است و بر انسان فریضه (واجب) است که لشکر عقل را داشته باشد و از لشکر جهل تهی باشد و عدالت آن، کنایه از حد وسط بین افراط و تفریط است.

۳. سنه قائمه که به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام اشاره دارد و انحصار علوم دینی به این سه قسم معلومست و این کتاب کافی هم مشتمل بر همین سه علم است و با سه نشأه انسانیت مطابقت، یعنی علم اصول عقاید برای عقلش و علم اخلاق برای جان و دلش و حلال و حرام برای بدن او می‌باشد» (کلینی، ۱۳۶۹: ۳۸).

مرحوم ملاصدرا و مجلسی همین تفاسیر را عیناً یا با اختلاف در عموم و خصوص از جمله اقوال و وجوه شمرده‌اند و نیز این بیان را مفسران در آیه کریمه «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» با اندکی فرق ذکر می‌کنند، شیخ طوسی از قول قتاده می‌فرماید مراد به حکمت سنت است، در حدیثی امام صادق ع می‌فرماید: همه علم مردم را چهار قسم دیدم: اول اینکه خدایت را بشناسی؛ دوم بدانی چه مصالحی در ساختن تو به‌کار برده؛ سوم بدانی از تو چه خواسته؛ چهارم آنچه ترا ز دینت خارج کند بشناسی (کلینی، ۱۳۶۹: ۳۸). خلاصه علم مفید از نظر قرآن و پیغمبر ص و امام صادق ع در اطراف همین مطالب دور می‌زند و علوم دیگر در آنها زیادست، چنانکه پیغمبر در حدیثی فرمودند: بود و نبودش سود و زیانی ندارد. (کلینی، ۱۳۶۹: ۳۸)

صدرالمتألهین در اینجا بحث مربوطی را مطرح کرده است و می‌گوید: علم یعنی شناختن و دانستن چیزی همان طور که هست و این از صفات خداوندست، پس چگونه می‌شود چیزی علم باشد و زیادی و ناپسند باشد. خلاصه سخنش این است که: دانستن هر چیز بهتر از ندانستن آنست، پس چگونه در این روایت فقط سه علم را خوب دانسته و بقیه را بد؟ آنگاه پاسخ مفصلی می‌گوید که خلاصه‌اش اینست: نکوهش علم به واسطه خود

علم و دانستن چیزی نیست بلکه به جهت نتایج زیان بخشی است که به خود عالم یا به دیگران می‌رسد، مانند علم جادو و شعبده و طلسمات که به وسیله آن بین زن و شوهر جدایی می‌اندازند و مانند علم نجوم و هیئت که به استثنای قسمت مفید آن، بیشترش تزییع عمر و وقت بیهوده گذرانیدن و احتمال و تخمینی یاد گرفتن است یا مانند علوم حقیقی غامض و مشکل که فهم انسان طاقت درک آن را ندارد، مانند بحث قضا و قدر الهی (کلینی، ۱۳۶۹: ۳۸).

هویت مفهومی واژه عقل از صادق آل محمد علیهم‌السلام تقاضا شد که عقل را معرفی کند؟ فرمود: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛ یعنی عقل آن است که به وسیله آن خدای عالم مورد پرستش قرار گیرد و به واسطه آن بهشت کسب شود (مسعودی، ۱۳۶۲: ۶).

«مراد به عقل چنانکه از جمیع روایات این باب استفاده می‌شود، همان قوه تشخیص و ادراک و وادارکننده انسان به نیکی و صلاح و بازدارنده او از شر و فساد است، چنانکه در روایت سوم عقل وسیله پرستش خدا و به دست آوردن بهشت معرفی شده ... پس عاقل کامل کسی است که آن اثر در او باشد، و مراد به پیش آمدن و بازگشتن عقل (در روایت) این است که این موجود در برابر اوامر و نواهی خالقش کاملاً منقاد و مطیع است و ... کیفر پاداش مردم در روز جزا به مقدار عقل ایشان است» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۱).

در تعریف دیگری داریم: «العقل نور ربّانی یفرّق بین الحقّ و الباطل و یستبان به المعارف و العواقب و یترک به الذمائم و القبائح، و یتبعه قوه الالتفات إلى جميع المحاسن و الفضائل التي منها حسن الخلق، و اختلف العلماء فی تعریفه فقیل هو بسط الوجه و کف الأذی و بذل الندی و قیل: هو أن لا یظلم صاحبه و لا یمنع و لا یجفو أحدا و إن ظلم غفر، و إن منع شکر، و إن ابتلی صبر؛ عقل نور ربانی است که بین حق و باطل جدایی می‌اندازد و به وسیله آن معارف و عواقب روشن می‌شود و از کارهای زشت و قبیح دوری می‌شود و به تبعیت از عقل است که به تمام خوبی‌ها توجه می‌شود و در تعریف عقل بین علما اختلاف وجود دارد، پس بعضی‌ها آن را

به خوشرویی و بی‌آزاری و خوشرفتاری تعریف کرده‌اند و بعضی آن را این‌گونه تعریف نموده‌اند که (انسان عاقل) به اطرافیانش ظلم نمی‌کند و مانع حق دیگری نمی‌باشند و به هیچ احدی جفا نمی‌کند و اگر به او ظلم شود، می‌بخشد و اگر (حقی را از او) منع کردند، خدا را شکر می‌کند و اگر به بلایی مبتلا شد، صبر می‌کند» (مازندرانی، ۱۴۲۹، ج ۱: ۳۸۳).

### رابطه معنایی عقل و علم

ارتباط عقل با علم نیز- همچون ارتباطش با دین و اخلاق- دوسویه است. امام علی علیه السلام عقل را یکی از مبادی علم و دانش می‌دانند. حتی از سخنان ایشان می‌توان استفاده کرد که عقل مهم‌ترین مبدأ شناخت آدمی و همان قوه‌ای است که آدمی با آن به حکمت، یعنی علم استوار، دست می‌یابد.

آن حضرت در مقایسه میان اندیشیدن و حس کردن، اندیشه را خطاناپذیر می‌دانند، در حالی که حس را امر خطا برداری می‌شناسانند.

در برخی احادیث نیز عقل را پیشوای حس و البته پشتیبان محکمی برای آن معرفی می‌کنند. احادیث زیر را (که از سخنان آن امام است) می‌توان در این زمینه یاد کرد: عقل، اصل و ریشه علم و دعوت‌کننده به فهم است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱۰۸). با عقل‌ها به بلندا و ستیغ علوم نائل می‌شوید (همان: ۷۱).

با عقل، ژرفای حکمت و با حکمت، ژرفای عقل بیرون آورده می‌شود (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۳). این یعنی تأثیر متقابل عقل و علم.

اندیشیدن مانند دیدن با چشم نیست؛ زیرا گاه چشم‌ها به صاحبانش دروغ می‌گویند، ولی عقل، آن را که از وی اندرز خواسته، فریب نمی‌دهد (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۶۸۰). «عقل‌ها، پیشوایان افکار و افکار، پیشوایان قلوب و قلوب، پیشوایان حواس و حواس، پیشوایان اعضا و اندامند» (همان: ۹۸).

بدین سان عقل مبدأ و منشأ اصلی معرفت و علم است. از سوی دیگر امام علیه السلام علم و تجربه را از جمله اسباب و عوامل تقویت عقل می‌دانند؛ زیرا: عقل غریزه‌ای است که با علم و تجارب، افزایش می‌یابد (همان: ۹۱). علم و دانش، عقل عاقل را بیشتر می‌کند (همان: ۹۲). تو (ای انسان)، به عقلت سنجیده می‌شوی؛ پس آن را با دانش بالنده کن (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۷).

عقل غریزه‌ای است که با تجربه پرورش می‌یابد. تجربه تمام‌شدنی نیست و عاقل با آنها رشد می‌کند.

بنابراین هم عقل سبب افزایش علم می‌شود و هم علم عقل افزاست. از این رو اگر آدمی عقل خویش را به کار گیرد، به علم دست خواهد یافت و وقتی به علم دست یافت، عقل او فزونی می‌یابد. باز اگر عقلی را که هم‌اینک قوی‌تر شده است، به کار گیرد، علوم بیشتری را وجدان می‌کند و در نتیجه به عقل او افزوده می‌شود. امکان دارد این سیر همیشه ادامه داشته باشد و علم و عقل در یک تعامل تکاملی پیوسته، موجب تقویت یکدیگر باشند. شاید از همین روست که امام می‌فرماید: «عقل و علم همپای یکدیگرند و از هم جدا نمی‌شوند» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۹۵).

با دقت در پاره‌ای از سخنان امام علی علیه السلام درمی‌یابیم که نیاز علم به عقل، بیشتر از نیاز عقل به علم است؛ زیرا فرموده‌اند: کل علم لا یؤیده عقل مضله؛ «هر علمی که عقل آن را تأیید نکند، گمراهی است» و «کسی که علم او بر عقلش افزون گردد، علم، وبال او خواهد بود» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۳۷۶).

در توضیح این مطلب می‌توان گفت دانش می‌تواند جهت مثبت یا منفی داشته باشد، یعنی ضرورتاً مثبت و سبب کمال آدمی نیست. آن علم و فناوری که نتیجه‌اش سلاحی می‌شود و هزاران انسان بی‌گناه را در چند ثانیه نابود می‌کند، علمی است که با عقل همراه نشده است. انسان با عقل و دین می‌تواند به علومی دست یابد که او را در همه عرصه‌ها به کمال برساند.

عقل هیچ‌گاه به صاحبش آسیب نمی‌زند؛ اما علم منهای عقل صاحبش را آفتی بزرگ است. اگر علم باشد و عقل نباشد، بسان کسی است که کفش دارد، ولی پا ندارد (میبدی، بی‌تا: ۳۳۰) و اگر عقل باشد و علم نباشد، همچون کسی است که پا دارد، ولی کفش ندارد. انسانی که پا دارد ولی کفش ندارد، می‌تواند طی طریق کند، هرچند به‌سختی؛ اما کفش بدون پا فایده‌ای ندارد و نمی‌توان با آن مسیری را پیمود.

در کتاب تحف‌العقول از قول امام کاظم علیه السلام درباره رابطه علم، عقل و دین، سخن بسیار لطیفی وجود دارد که آن جناب خطاب به هشام می‌فرماید: نَصَبَ الخلق لِطَاعَةِ الله و لِانجَاءِ الابالطَاعَةِ، و الطَاعَةَ بِالْعِلْمِ، و الْعِلْمَ بِالتَّعْلِيمِ، و التَّعْلِمَ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ، و لَا عِلْمَ الا مِنْ عَالِمٍ رَبَانِيٍّ و مَعْرِفَةُ الْعَالِمِ بِالْعَقْلِ.

«خلق را به طاعت خدا گماشته‌اند و جز به طاعت نجات نیست و طاعت به علم است و علم به آموختن و آموختن به عقل صورت پذیرد و علم جز از عالم ربانی صادر نخواهد شد و عالم را با عقل توان شناخت» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۳۸۴).

یا در آیه زیر به رابطه نزدیک بین عقل و علم اشاره شده است: «تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۳) که تعقل را تنها کار عالمان می‌داند. اهم نتایج به‌دست آمده از مباحث گذشته آن است که:

۱. هر جا که عقل باشد، ضرورتاً علم نیز باید باشد و برعکس.
۲. ارمغان عقل، تولید علم است، همان‌طور که علم شاید ماده‌ای برای تعقل باشد.
۳. علم و عقل تأثیر متقابل نسبت به یکدیگر دارند و در تکامل یکدیگر مؤثرند (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۱).
۴. عقل اگر با نور و تأیید الهی همراه باشد، نجات‌بخش خواهد بود (همان: ۲۹).
۵. قبل از علم، به انسان عقل عطا شده است و اگر عقل نبود، انسان به هیچ‌گونه

درکی دست نمی‌یافت، زیرا امام صادق فرمودند: پایه شخصیت انسان عقل است (همان).

۶. صفاتی مانند اهل تذکر بودن، اهل تفکر بودن، دقت در شنیدن یا دیدن یا توجه به فطرت، با علم متفاوت‌اند و نشان از عقل دارند.

### ترابط کمال‌جویی اخلاق و عقل

سقراط پایه اخلاق را زشتی و زیبایی می‌داند، آن هم زشتی و زیبایی عقلی. به عقیده سقراط اخلاق خوب کارهایی است که عقل آنها را زیبا می‌داند و اخلاق بد (که انسان نباید آن را داشته باشد) کارهایی است که عقل آنها را نازیبا می‌داند (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۱: ۲۲۷).

در کتاب جامع‌السعادات ملامهدی نراقی رابطه عقل و اخلاق بسیار تنگاتنگ و نزدیک دیده شده است و از این دو با عنوان عقل نظری و عقل عملی بحث شده است. ایشان برای نفس دو قوه ذکر می‌کنند: ۱. قوه ادراک؛ ۲. قوه تحریک؛ و برای هر یک از این دو قوه دو شعبه در نظر می‌گیرند، یعنی برای قوه ادراک دو شعبه عقل نظری و عملی قائل می‌شوند (که از این تقسیم‌بندی رابطه نزدیک عقل و اخلاق آشکار می‌شود) و سپس عقل عملی را مبدأ تحریک بدن برای انجام دادن افعال به سبب فکر و اصول کلی اخلاق مانند حسن صدق و قبح کذب را حاصل ترکیب عقل عملی با عقل نظری می‌داند. در نتیجه می‌توان گفت ملامهدی نراقی رابطه اخلاق با عقل را بسیار قرین هم می‌داند، به طوری که ایشان عدالت را که یک اصل مهم اخلاقی است، چنین تعریف می‌کنند: «فرمانبرداری عقل عملی از قوه عاقله و پیروی کردن از آن در همه تصرفاتش» و با تعبیر دیگر «انسان عادل کسی است که دو قوه غضب و شهوتش تحت فرمان عقل و شرعی که عقل به وجوب اطاعت از آن دستور داده است، می‌باشد» (نراقی، ۱۳۸۱: ۴۸-۴۹) و این نشانگر امتزاج عمیق بین رفتارهای اخلاقی و فرامین عقلانی است و ایشان به این رابطه



اصرار می‌ورزد و همان‌طور که مشهود است مؤلف در این کتاب ریشه همه رفتارهای اخلاقی را عقل می‌داند.

امام خمینی در کتاب گرانبها و عرفانی خود یعنی کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل، خیر و شر و خوبی و بدی را از وزر او اعظم لشگریان عقل و جهل دانسته‌اند و البته خوبی را همان فطرت نورانی خیرگرا و بدی را همان فطرت محجوب در عالم طبیعت دانسته‌اند (خمینی، ۱۳۸۶: ۷۶) و عقل را عقل کلی عالم کبیر دانسته‌اند که باطن و سر و حقیقت عقول جزئی و جوهری نورانی مجرد از علایق جسمانی و اولین مخلوق از روحانیین است (همان: ۲۱-۲۲) که البته با تعریف مشهور از عقل و خیر و شر اخلاقی فاصله معنایی دارد، ولیکن در این تعریف نیز بین عقل و خیر اخلاقی، تلازم، کاملاً مشهود است.

استاد مطهری راه تربیت اخلاقی را اعتدال در قوا می‌داند. ایشان می‌فرمایند: انسان، بالقوه کمالاتی دارد که وقتی به آن کمالات می‌رسد که همه قوا در حد اعتدال باشند؛ یعنی انسان از نظر جهازات روحی، درست، مثل انسان از نظر جهازات بدنی است. در جهازات بدنی هیچ عضو زائد وجود ندارد، نه دست زائد است، نه پا، نه روده و نه چشم، ولی هر یک از اینها حد و اندازه‌ای دارد که در خود طبیعت تعیین و تعبیه شده است. مثلاً این دست، باید وجود داشته باشد، اما اگر این دست بخواهد دو برابر این اندازه که هست باشد، تعادل را به هم می‌زند؛ کما اینکه همین دست اگر بخواهد از این اندازه که هست کوچک‌تر باشد، باز هم تعادل را به هم می‌زند و همچنین اعضا و جوارح دیگر. همین‌طور انسان به همه قوای روحی خود نیاز دارد، به شهوت نیاز دارد، به غضب نیاز دارد، به همه قوای دیگر نیاز دارد؛ همچنانکه یک سلسله نیازهای دیگر روحی و معنوی دارد که همه باید باشند و عدالتی که از جنبه اخلاقی می‌گویند، همین تعادل و توازن روحی است و اینکه همه قوا در حد اعتدال باشند (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۸: ۵۴۵).

ملاصدرا محور اصلی معرفت در نیل به حقایق اشیا را، ایجاد قابلیت ثانوی و شأنیت‌های مضاعف در نفس می‌داند و برای ایجاد چنین قابلیت‌هایی در نفس، تهذیب نفس از معاصی و رذایل و تصفیه از مشغله‌های مادی و موهومی را لازم می‌داند. ایشان در حقیقت، روش اصلی و اساسی معرفت حقایق را معرفت عقلی و بلکه معرفت قدسی معرفی می‌کند. اما معرفت حسّی، وهمی و خیالی را در صورتی معتبر می‌داند که در ذیل معرفت عقلی قرار و کارکرد عقلی به خود بگیرند. از طرفی، تصفیه باطن، خلاصی قلب از دلمشغولی‌های زائد و بی‌ارزش، تهذیب اخلاق از رذایل، تجرید فکر از وسوسه‌ها و شایبه‌های طبیعت و خاموش کردن آتش نفس و وهم، مهم‌ترین روش‌های اتصال به عالم حقایق‌اند که مورد توجه اوست. به‌طور کلی، ملاک اصلی در نیل به حقایق، به‌ویژه حقایق قرآن و احادیث، صفای دل و جلای بصیرت است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱: ۷۳۵).

### اولویت عقلانی یا اخلاقی بودن؟

سؤال این است که در تربیت انسان‌ها باید به جنبه اخلاقی آنها بپردازیم یا به جنبه عقلانی آنها؟ حرکت کمالی جامعه مسلمانان باید به سوی کمال در عقل باشد یا اخلاق؟ دین ما را به کدام یک رهنمون می‌کند؟

در این زمینه به دو دسته از روایات برمی‌خوریم، با ملاحظه یک دسته از روایات انسان کامل، انسانی است که از لحاظ اخلاقی به حد کمال رسیده باشد و انسان‌های بااخلاق را با تعبیری از قبیل «محبوب‌ترین در نزد خدا» (طبرسی، ۱۳۸۵: ۶۴)، «با کرامت‌ترین در نزد خدا» (حجرات: ۱۳)، «کامل‌ترین از نظر دین» (نجم، ۱۴۰۶: ۶۷)، «بهترین مسلمانان» (کوفی اهوازی، ۱۴۰۲: ۳۰) معرفی می‌کنند.

نتیجه اینکه روایات مذکور، انسان کامل را هم‌تراز با انسان متخلق به اخلاق الهی قرار داده است.

دسته دوم روایاتی است که کمال انسانی را کمال عقلی او می‌دانند که از نظر معنایی با روایات دسته اول جمع‌پذیرند، زیرا همان‌طور که اشاره کردیم کمال در عقل، مقدمه کمال در اخلاق است، مانند این که: «انسان به سبب عقل به کمال می‌رسد» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۳۰۳) و سبب بودن عقل برای رسیدن به کمال با هدف بودن کمال اخلاقی منافاتی ندارد، زیرا عقل و اخلاق رابطه طولی با یکدیگر دارند نه عرضی. روایت دیگری داریم که صاحبان عقل را دارای کمال می‌داند و این شاید کمال نسبی، نسبت به کمال اخلاقی باشد. مانند «هر کس سه چیز در او باشد، به کمال رسیده است: عقل، حلم و علم» (همان: ۳۳۰). در این روایت نامی از حلم برده شده است که خود صفت اخلاقی مهمی محسوب می‌شود، زیرا حلم نشانه عقل و لازمه کسب علم است و کسی در کسب علم موفق خواهد بود که از حلمی عقلانی بهره برده باشد.

یا روایتی که میزان دینداری را به میزان بهره‌برداری از عقل می‌داند<sup>۱</sup> (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۸۷، ۷۰۲، ۴۵۲) و یا روایتی که میزان دینداری را با افزایش خوش‌خلقی ارتقا‌پذیر می‌داند (پاینده: ۲۳۳)<sup>۲</sup> و کمال دین را در کمال خوش‌اخلاقی محسوب می‌کند (با دلیل مذکور) کاملاً جمع‌شدنی است، البته این روایت در صورتی مقصود را خواهد رساند که انسان کامل را انسان متدین و دین‌مداری را محور ارزش‌گذاری انسان‌ها بدانیم و در واقع تساوی مصداقی بین معنای کمال و معنای تدین قائل شویم.

شاید یکی از مهم‌ترین شواهدی که ادعای بالا را تأیید می‌کند، این حدیث باشد که می‌فرماید: پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش، از عقل سرچشمه می‌گیرند. عقل انسان را کامل می‌کند و راهنما و بیناکننده و کلید کار اوست (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۹).

۱. علی قدر العقل یكون الدین؛ ملاک الدین العقل؛ الأدب و الدین نتیجه العقل.

۲. أفضلکم إیماناً أحسنکم أخلاقاً.

اشاره به پایه بودن عقل و از طرفی نشان کمال بودن آن، به کمال نسبی بودن عقل صحه می‌گذارد.

در واقع دو تعبیر به کاررفته در این حدیث یعنی «پایه» و «کامل‌کننده» تنها هنگامی هویت معنایی پیدا خواهند کرد که عقل به عنوان کمال نهایی انسان‌ها محسوب نشود و عقل تنها نقش واسطه‌ای داشته باشد و با دقت شدن بر محتوای این روایات درمی‌یابیم که عقل، به همراه امور دیگری موجب کمال انسانی است یا عقل را پایه و معیاری برای اندازه‌گیری منزلت انسان‌ها برمی‌شمارند.

### نمونه‌هایی از ترابط عقل و اخلاق

رابطه تأثیرگذاری عقل و اخلاق دو طرفه خواهد بود، از این‌رو در دو قالب تأثیر متقابل، نمونه‌هایی از روایات در این زمینه توصیف و تحلیل می‌شوند:

#### الف) نقش عقل بر اخلاق

با دقت در روایات و آیات، نهادینه شدن صفات خوب و بد در انسان و تخلق به اخلاق الهی نیاز به شناخت عمیق از دین دارد و در این شناخت به استفاده صحیح از عقل نیاز است.

مجموعه روایات در این باب در چند دسته تفکیک و تقسیم‌پذیرند:

#### ۱. نتیجه بودن اخلاق نسبت به عقل

در پاره‌ای از روایات، بعضی از صفات اخلاقی، نتیجه و میوه عقل محسوب شده است. صفاتی از قبیل صداقت (تمیمی آمدی، ۴۱۰: ۲۲۸)، سخاوت (همان: ۱۲۴)، مدارای با مردم (همان: ۳۲۸) و دوستی با آنها (همان: ۳۷۷) و داشتن شرم و حیا (همان: ۶۷) و موارد متعدد دیگر. در این روایات عقل به درخت تمثیل شده است که از این تشبیه چند نکته جالب به دست می‌آید:

- عقل تأثیرات مختلف در شاخه‌های متفاوت رفتاری دارد.
- بسیاری از رفتارهای اخلاقی انسانی، سرمنشأ عقلانی دارند.
- حرکت عقل کمالی و به‌صورت صعودی است (درست به‌مثابه درخت).
- درخت هم دارای سایه برای انسان است، هم میوه تولید می‌کند، عقل نیز هم رفتارهای اخلاقی تولید خواهد کرد و هم حمایت‌کننده رفتارهای انسانی است.
- درخت با چوب، برگ و میوه‌اش به جامعه انسانی و سایر موجودات منفعت می‌رساند و عقل نیز با همه شعب خود برای انسان مفید است.
- درخت برای رشد و تأثیرگذاری، به ریشه و مواد خام نیاز دارد، عقل هم به علم به‌عنوان ریشه و تفکر برای انتقال مواد علمی نیاز دارد.

در روایت دیگری به نقش عقل در رفتارهای اخلاقی چنین اشاره شده است:

«عقل را خدا به سعادت‌مندان عطا کند و از تیره‌بختان دریغ فرماید؛ نشان عاقل این است که بر نادان ببخشاید، از ظالم بگذرد، برای زبردست تواضع کند، در تحصیل نیکی از بالادست خود سبقت گیرد، به هنگام گفتن، در سخن بیندیشد (اگر نیک است، بگوید و غنیمت برد، و اگر بد است از آن لب فروبندد و سالم ماند) چون فتنه‌ای پیش آید، به خدا پناه برد، و دست و زبان را نگه دارد، چون فضیلتی بیند، غنیمت شمارد، حیا را از دست ندهد و حرص و آزمندی از وی بروز نکند. این ده صفت است که عاقل را به آنها می‌توان شناخت.

نشان جاهل این است که: همنشین را آزار دهد، به زبردست تجاوز کند، بر بالادست گردن‌فرازی نماید، نسنجیده لب بگشاید، سخنش ناشایست است و سکوتش غفلت. چون فتنه پیش آید، بشتابد و در مهلکه افتد و چون فضیلتی بیند، روگرداند و کندی کند.

نه از گناه قدیم هراسد، نه در آینده دست از گناه کشد. در کار خیر تنبلی کند و به آنچه از دست داده، اهمیت ندهد. این ده صفت از صفات جاهلی است که از نعمت عقل محروم مانده» (جنتی، ۱۴۰۴: ۵۵).

در مجموع در پاره‌ای از روایات برای عقل نقشی کلیدی تصویر شده است، مثل این روایت که می‌گوید: به سبب عقل انسان به خوبی‌ها دست می‌یابد (همان: ۲۹۸).

## ۲. نقش اصلاحی عقل

نقش دیگری که بعضی از روایات برای عقل ایفاد می‌کنند، نقش بازدارندگی و اصلاحی برای عقل است<sup>۱</sup> یعنی مبارزه با رفتارهای منفی اخلاقی؛ رفتارهایی که انسان را از سستیغ عزت به دره ذلت می‌کشاند، رفتارهایی مثل اسراف<sup>۲</sup>، غضب<sup>۳</sup>، شهوت<sup>۴</sup> و دیگر رذایل اخلاقی که در دین ممنوع و حرام به حساب می‌آیند<sup>۵</sup> و استدلال‌های عقلی نیز از آن پشتیبانی نمی‌کند<sup>۶</sup> (همان: ۳۸، ۱۲۲، ۲۸۵، ۶۷، ۴۷۲).

این دسته از روایات به این نکته اشاره دارند که عقل تنها یک استدلال‌گر قبل از عمل نیست، بلکه عقل در حین عمل اخلاقی نیز به صورت یک نظاره‌گر فعال و یک اصلاح‌گر قوی تأثیر خود را می‌گذارد.

۱. العقل مصلح کلّ امر/عقل اصلاح‌کننده هر امری است.

۲. العقل أنّک تقتصد فلا تسرف و تعد فلا تخلف و إذا غضبت حلمت / نشان عقل این است که میانه‌روی می‌کنی و اسراف نمی‌کنی و وعده می‌دهی ولی تخلف نمی‌کنی و هنگامی که خشمناک می‌شوی، بردباری به خرج می‌دهی.

۳. همان.

۴. إذا كمل العقل نقصت الشهوة/هنگامی که عقل کامل می‌شود، شهوت کاسته می‌شود.

۵. العقل منزّه عن المنکر أمر بالمعروف/عقل (انسان) را از هر منکری پاک می‌کند و به هر معروفی امر می‌نماید.

۶. غزارة العقل تأبی ذمیم الفعل/نشاط عقل از هر فعل زشتی انسان را باز می‌دارد.

### ۳. هویت عقلانی اخلاق

در پاره‌ای از روایات می‌توان به‌وضوح سر منشأ بودن عقل را برای رفتارهای اخلاقی ردیابی کرد و اینکه تا اخلاق از آب‌شخور عقل سیراب نشود، نمی‌تواند اخلاق کاملی محسوب شود. به‌عبارت دیگر رفتارهای اخلاقی علامت و نشانه‌ای از دریافت و به‌کارگیری صحیح عقل است. روایاتی از قبیل «المعذرة دليل العقل؛ عذرخواهی نشان از عقل دارد» (همان: ۳۵) یا روایت دیگری که در آن از کلمه علامت استفاده شده است: «من علامات العقل العمل بسنة العدل؛ از علامات عقل عمل به روش عادلانه می‌باشد» (همان: ۶۸۰) شواهدی بر این مدعا هستند.

مجموعه روایات فوق را به‌نظر می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد: اینکه اخلاق بدون عقل نداریم و عقل در اخلاق، هم نقش نظری دارد (مانند راهنمایی و هدایت‌گری) و هم نقش عملی (مانند اصلاح‌گری و بازدارندگی) و اینکه بدون عقل، تکامل اخلاقی ممکن نیست.

### ب) نقش اخلاق بر عقل

رفتارهای ناشی از فضایل و رذایل اخلاقی تأثیر مثبت و منفی خاص خود را بر عقل انسان‌ها به‌جای می‌گذارد که در دو دسته بررسی می‌شوند:

#### ۱. نقش فروگاهی رذایل بر عقل

رفتارهایی از قبیل «عجب»<sup>۱</sup> (همان: ۴۴)، «حُب دنیا»<sup>۲</sup> (همان: ۳۴۹)، «پیروی از هوای نفس»<sup>۳</sup> (همان: ۳۹۵) و مستی‌های مختلف از قبیل «مستی قدرت، مستی ثروت، مستی

۱. ألعجب يفسد العقل/عجب عقل را فاسد می‌کند.

۲. حب الدنيا يفسد العقل و يصبم القلب عن سماع الحكمة و يوجب أليم العقاب/دوست داشتن دنیا عقل را فاسد می‌کند و قلب را از شنیدن حکمت ناشنوا می‌گرداند و موجب عقاب دردناک خواهد کرد.

۳. سبب فساد العقل الهوى/سبب فساد عقل هوا و هوس است.

جوانی، مستی علم، مستی ناشی از مدح و ستایش دیگران<sup>۱</sup> (همان: ۷۹۷) و صفات دیگری که به نوعی می‌توان ضعف عقل یا نبود عقلانیت را در هنگام اتصاف به آنها شناسایی کرد، مثلاً مستی حاصل از مسکرات که قدرت تفکر و تأمل را از انسان می‌گیرد. همین‌گونه کسی که به دنبال هوا و هوس خود است، در واقع از دل خود تبعیت می‌کند، حال این هوا و هوس شاید ناشی از ثروت، جوانی، قدرت یا هر عامل دیگری باشد. البته بعضی از صفاتی را که موجب تضعیف عقل یا نابودی آن می‌شوند، نمی‌توان به راحتی شناسایی کرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: هیچ‌کس شوخی بی‌جا نکند، جز آنکه مقداری از عقل خویش را از دست بدهد (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۷۳۷).

البته صفتی همچون لجاجت در رفتار یا شوخی بی‌جا یا مثلاً زینت‌های دنیا (همان: ۳۹۳) چگونه بر عقل تأثیر می‌گذارد؟ این سؤالی است که فقط انسان‌های پاک و معصوم می‌توانند جواب دقیقی به آن بدهند.

و خلاصه اینکه همان‌طور که مشهود است، صفات ناپسند اخلاقی همه موجب ضعف عقل خواهند شد و دیگر عقل آن نورانیت و هدایت‌گری را برای او نخواهد داشت و همچنین استدلال‌های عقلی برای چنین افرادی بی‌فایده خواهد بود و چنین افرادی بیشتر به تنبه نیاز دارند تا استدلال تا از این هوا و هوس‌ها جدا بشوند و بتوانند راه هدایت را پیدا بکنند.

## ۲. ضدیت ردایل با عقل

در لسان روایات بعضی صفات نفسانی یا رفتارهای اخلاقی را نابودکننده عقل برنشمرده‌اند، ولی با وجود این صفات دیگر جایی برای عملکرد صحیح عقل باقی نمی‌ماند و به تعبیر دیگر نوعی رابطه تضاد بین این صفات و عقل مشهود است؛ صفاتی از قبیل «کبر»<sup>۲</sup> (همان:

۱. ینبغی للعقل أن یحترس من سکر المال و سکر القدرة و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشبَاب فإن لكل ذلک ریاح خبیثة تسلب العقل و تستخفّ الوقار/ برای عاقل سزاوار است که از مستی مال و قدرت و علم و تعریف کردن دیگران و جوانی خود را حفظ کند، پس همانا برای هر یک از این مستی‌ها وزش خبیثانه‌ای است که عقل را زائل و وقار را کم می‌کند.

۲. شرّ آفات العقل الکبر/ تکبر از بدترین آفات عقل است.



(۷۳۱)، «لهو و لعب» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۷۷۱)<sup>۱</sup>، «آرزوهای بلند» (همان: ۱۴۵)<sup>۲</sup> و «پیروی از هوا و هوس‌های نفسانی» (همان: ۴۷)<sup>۳</sup>.

با مقایسه بین این دسته روایات و روایات قبل از آن درمی‌یابیم که بعضی صفات هم مانع تعقل و هم سبب تخریب عقل می‌شوند، مانند پیروی از هوای نفس که تعبیر «دشمنی» بسیار هویت‌بخش به این معناست، زیرا دشمن اگر بتواند سعی خواهد داشت که نابود کند، در غیر این صورت سعی می‌کند حریف را تضعیف کند.

### ج) رفتار و صفات عقل‌افزا

در بعد ایجابی قضیه رفتارهایی اخلاقی وجود دارند که شاید عقل را تقویت کنند. به برخی از این صفات اشاره می‌شود:

#### ۱. رعایت ادب

یکی از این صفات، داشتن ادب در زوایای مختلف زندگی است و البته آداب اقسام متفاوت دارد: آداب عرفی، آداب اجتماعی، آداب دینی و الهی و ... .

مراد از این ادب در روایت «صلاح العقل الأدب» (همان: ۴۱۶) ادب دینی و الهی است، زیرا آدابی که خلاف آداب الهی باشد، عقل‌افزا نیست، زیرا بین عقل و آداب الهی هماهنگی و سازگاری وجود دارد و در روایت دیگری پا از این هم فراتر گذاشته شده و یکی از نیازمندی‌های مهم عقل، داشتن ادب شمرده شده است: «کلّ شیء یحتاج إلى العقل و العقل یحتاج إلى الأدب» (همان: ۵۱۰).

۱. لایثوب العقل مع اللّعب/عقل با لهو و لعب به راه ثواب نمی‌رسد.

۲. بدانید که آرزوهای دور و دراز، عقل را غافل و یاد خدا را به فراموشی می‌سپارد. آرزوهای ناروا را دروغ انگارید که آرزوها فریبنده‌اند و صاحبش فریب‌خورده.

۳. الهوی عدوّ العقل / هوی و هوس دشمن عقل است.

مزین شدن به آداب الهی یعنی همان اجرای دستورات الهی در جای جای زندگی، از اول تولد تا هنگامه کوچ کردن از این سرای خاکی؛ در واقع می‌توان این‌گونه بیان کرد که اطاعت محض در پیشگاه حاکم مطلق هستی، خود موجب تقویت عقل می‌شود.

## ۲. مهربانی

رحمت و مهربانی از جمله عواملی‌اند که انسان‌ها با این میزان سنجیده می‌شوند (همان: ۶۷۳) لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اوج محبت و رحمت نسبت به عالمیان است، چرا که بنا بر روایات دربردارنده عقل کامل بوده‌اند و تأثیر فراوانی که در جذب مردم به سوی اسلام داشته‌اند نمونه آن است.

## ۳. صبر و بردباری

جلوگیری از غضب که در لسان روایات حلم و بردباری نامیده می‌شود، خود وزیر عقل شمرده شده است و از طرفی در روایات فراوانی به وفور مشاهده می‌شود که انسان خشگمین را فارغ از عقل برشمرده‌اند؛ با در نظر گرفتن دو مقدمه مذکور این مطلب برای ما آشکار می‌شود که حلم به عنوان رفتاری اخلاقی لازم و ملزوم عقل است (همان: ۵۵۵). آنچه که سبب می‌شود (طبق متون اسلامی) شخصی را خوش‌اخلاق بنامیم، داشتن فضایل و پیراسته بودن از رذایل اخلاقی است و طبق روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آنچه که موجب می‌شود ما به تکامل عقلی خود دست یابیم، همان خوش‌اخلاقی است (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۷).

همچنین روایات و آیات فراوانی از این قبیل که انسان را به انجام دادن امور اخلاقی و دوری از رذایل اخلاقی ملزم می‌کند تا عقلش به تکامل برسد و در نتیجه به اخلاق عالی و فاضله دست یابد.

۱. عقل زینت داده نمی‌شود تا اینکه حلم وزیر آن شود.

## نتیجه‌گیری

هنگام بحث از رابطه عقل با اخلاق، نباید بین معنای عقل و علم خلط کرد، لذا برخی افراد که از رابطه این دو یا تضاد آنها بحث کرده‌اند، در واقع به رابطه اخلاق با علم می‌پردازند. دیگر آنکه بین عقل و اخلاق تلازم وجود دارد و اخلاق بدون عقل و برعکس معنا ندارد و مهم‌تر اینکه عقل نقش تکاملی برای اخلاق انسان‌ها و اخلاق خوب نیز نقش تکاملی در به کمال رسیدن عقول انسان‌ها و در نهایت کمال وجودی انسان‌ها دارد همچنین عقل بدون رشد علمی کارایی واقعی خود را نخواهد داشت و علم نیز بدون عقل و تعقل، از سودرسانی در جهت نیل به کمال انسانی بی‌تأثیر خواهد بود. در مجموع نکاتی که از این بحث به دست آمد، عبارت است از:

۱. ممکن است روایاتی یافت شوند که به نوعی از آنها تعارض بین دین و اخلاق با عقل فهمیده شود که با این روایات جمع‌پذیرند، به این معنا که این‌گونه روایات به عقل‌ستیزی دین یا اخلاق با عقل ارتباط ندارند، بلکه به عقل‌گریزی آنها اشاره دارد، به این معنا که بعضی مباحث دینی یا اخلاقی با اکثر عقول انسانی درک‌شدنی نیستند و فقط عقول انسان‌های کامل آنها را درک می‌کند.

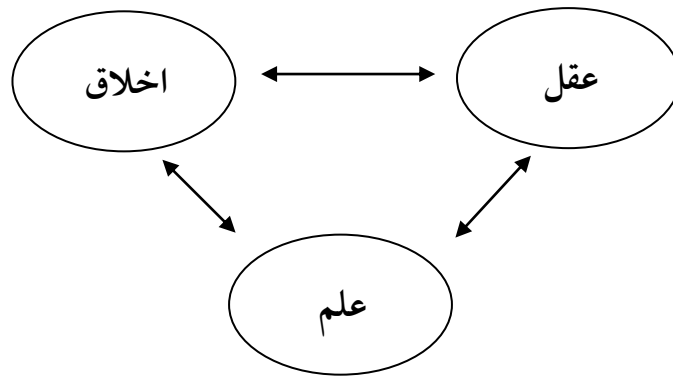
لذا این عدم فهم و درک عده‌ای از انسان‌ها به غیرعقلانی بودن مباحث لطمه‌ای وارد نمی‌کند، همان‌گونه که بعضی از مباحث دینی را فقط دانشمندان دینی درک می‌کنند یا می‌توانند استدلال عقلی برای آنها ذکر کنند و چه‌بسا دانشمندان آن عصر هم نتوانند درک درستی از آن مفاهیم داشته باشند، بلکه شاید دانشمندان اعصار دیگر بتوانند در آن مسئله اخلاقی یا دینی تعقل کنند.

۲. نهادهای آموزشی کشور قبل از دانشگاه‌ها، باید یا به نهادهای تربیتی تغییر ماهیت دهند، به این معنا که تمرکز اصلی خود را بر پرورش و تربیت دانش‌آموزان قرار دهند یا لاقلاً هدف اصلی آنها در مرحله اول، تربیت اخلاقی باشد و سپس برای نیل به این

هدف از ابزار عقل و علم استفاده کنند تا محصول علمی آنها رشد و ترقی جامعه انسانی باشد.

۳. می توان رابطه بین اخلاق و عقل و علم را به صورت نمودار زیر (که حاکی از تأثیر متقابل این سه است) نشان داد.

### تأثیر متشابهک و مترابط سه حقیقت عقل، علم و اخلاق



## منابع

قرآن کریم.

۱. آقاجمال خوانساری، محمد (۱۳۶۶ش). شرح آقاجمال خوانساری غررالحکم و دررالکلم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. شیخ صدوق، محمدبن علی (بی تا). عیون اخبارالرضا، ج ۲، ترجمه محمد تقی آقاجانی اصفهانی، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ق). تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران: مؤسسه امیرکبیر.
۴. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۲۴ش). نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش.
۵. تمیمی آمدی، عبد الواحدبن محمد (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و دررالکلم، تصحیح سید مهدی رجایی، قم: دارالکتاب الاسلامی.
۶. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۶ش). شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. دانش، جواد (بی تا). تأثیر فضائل و رذایل اخلاقی در معرفت الهی از دیدگاه ملاصدرا، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۱۵: ۹۶.
۸. دیلمی، حسن بن محمد (۱۴۱۲ق). إرشاد القلوب إلى الصواب، قم: الشریف الرضی.
۹. سید رضی، محمدبن حسین (۱۳۷۸ش). نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور.
۱۰. طبرسی، علی بن حسن (۱۳۴۴ش). مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف: المكتبة الحیدریة.
۱۱. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۹ش). أصول الکافی، ج ۱، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: علمیة اسلامیة.
۱۲. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۲۹ق). کافی، ج ۱، تصحیح دارالحديث، قم: دارالحديث.
۱۳. کوفی اهوازی، حسین بن سعید (۱۴۰۲ق). الزهد، تصحیح غلامرضا عرفانیان یزدی، قم: المطبعة العلمیة.

۱۴. لیثی واسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶ ش). *عیون الحکم و المواعظ*، تصحیح حسین حسینی بیرجندی قم: دارالحديث.
۱۵. مازندرانی، محمد هادی (۱۴۲۹ ق). *شرح فروع کافی*، ج ۱، تصحیح محمد جواد محمودی و محمد حسین درایتی، قم: دارالحديث للطباعة و النشر.
۱۶. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۲ ش). *اثبات الهدایة*، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران: انتشارات اسلامیة.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲ ش). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج ۸ و ۲۱، قم: انتشارات صدرا.
۱۸. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳ ش). *شرح اصول کافی*، ج ۱، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۱۹. میبیدی، حسین بن معین الدین (۱۳۶۱ ش). *دیوان أمير المؤمنين علیه السلام*، ترجمه مصطفی زمانی، قم: دار نداء الإسلام للنشر.
۲۰. نجف، محمد مهدی (۱۴۰۶ ق). *صحیفه الإمام الرضا علیه السلام*، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام.
۲۱. نراقی، محمد مهدی (۱۳۸۱ ش). *جامع السعادات*، ایران، قم: انتشارات دارالتفسیر.